

گفت‌وگو با پیمان خاکسار

خزاعی‌فر: آقای خاکسار، اجازه بدهید گفت‌وگو را با این سوال شروع کنیم که شما چگونه مترجم ادبی شدید، یعنی از چه مسیری به ترجمه ادبی رسیدید؟ یک مسیر که بعد از انقلاب متداول شده مسیر دانشگاه و دوره تربیت مترجم است. ولی برای بیشتر مترجمان ادبی قبل از انقلاب، ترجمه پیوندی ناگسستنی با فرهنگ و ادبیات و سیاست داشت و همین‌ها مسیر ورود آن‌ها را به عرصه ترجمه ادبی تعیین می‌کرد. به عبارت دیگر، مترجمان نه فقط با انگیزه‌های فرهنگی و ادبی و سیاسی بلکه با پشتوانه‌ای از فرهنگ و ادبیات و سیاست، وارد حوزه ترجمه ادبی می‌شدند. شما را چه انگیزه‌ای به ترجمه ادبی کشانده است؟

خاکسار: من از کودکی کتابخوان بودم. یعنی به محض این‌که خواندن یاد گرفتم کتابخوان شدم. این عادت هم باقی مانده تا الان. من در دانشگاه سینما خوانده‌ام. رشته‌ام زبان نبوده. بنابراین فکر کنم به تعریف دومی که ارائه دادید نزدیک‌تر باشم. البته منهای سیاستش. چون هیچ‌وقت دغدغه سیاست نداشته‌ام و ندارم. مدت‌ها بود به جز مطالعه کتاب‌های فارسی و ترجمه‌شده به فارسی، آثار مشهوری را که به فارسی برنگشته بود پیدا می‌کردم و می‌خواندم. شاید انگیزه‌ام برای ترجمه ادبی همین بود. دوست داشتم لذت خواندن کتاب‌های خوبی را که می‌خواندم و خواننده فارسی زبان نمی‌شناخت با بقیه شریک شوم. اولین رمانی که ترجمه کردم عامه‌پسند بوکفستی بود و استقبالی که از آن شد باعث شد کارم را هدفمندتر ادامه بدهم. از آن آدم‌هایی هستم که اگر احساس شکست کنم زود کار را کنار می‌گذارم. اگر عامه‌پسند را کسی نمی‌خواند بعید می‌دانم کارم را ادامه می‌دادم.

خزاعی‌فر: یکی از جنبه‌های به اصطلاح جامعه‌شناسان «عادتواره حرفه‌ای» مترجمان ادبی تصور یا تعریفی است که مترجم حرفه‌ای از ترجمه دارد. ترجمه قرار است در مقایسه با متن اصلی چگونه متنی باشد؟ متنی مستقل در زبان فارسی یا سایه‌ای از متن اصلی که ارزش آن لزوماً در مقایسه با متن اصلی تعیین می‌شود؟ در حالت دوم، ترجمه کار چندان دشواری نیست چون اصلاً نیازی نیست که مترجم رنگ و بوی ترجمه را کاملاً از متن دور کند. اما در حالت اول، ترجمه متنی مستقل و ادبی تلقی می‌شود که حفظ این استقلال و ادبی بودن متن نیاز به چیرگی

زبانی و خلاقیت بسیار دارد. تعریف شما از ترجمه ادبی به کدام یک از این دو تعریف نزدیک است؟

خاکسار: این سوال برای خودم هم مطرح است. متن ساخته شده در زبان مقصد چقدر باید به متن اصلی نزدیک باشد؟ مدتی است که هر کتابی را برای ترجمه انتخاب می‌کنم ترجمه‌ای از آن به زبانی دیگر را هم تهیه می‌کنم. مثلاً آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و غیره. البته که خودم به این زبانها تسلط ندارم. با کمک دوستانی که مسلط به این زبانها هستند بخش‌هایی را که در متن انگلیسی مشکل‌آفرین هستند با ترجمه مثلاً فرانسوی مقابله می‌کنم. در این مقایسه متوجه شدم که هر کشوری سنت ترجمه خاص خودش را دارد. برای مثال آلمانها و فرانسویها به تعریفی که ما از وفاداری در ترجمه داریم پایبند نیستند. در بیشتر موارد حتی اسم کتاب را هم تغییر می‌دهند. حذف در ترجمه‌هایشان زیاد پیدا می‌شود. صفتی اگر به نظرشان در زبان مقصد نامأنوس به نظر برسد تغییرش می‌دهند. مثلاً در آخرین مورد دیدم که مترجم در متن فرانسوی آورده بود که «وقتی از آب بیرون آمد هیبتش شبیه مینوتور شده بود» مینوتور در متن اصلی وجود نداشت. از این موارد بسیار است. ولی متن، یک متن سالم فرانسوی است بی‌بوی ترجمه. کلاً این مفهوم وفاداری که در سنت ترجمه ایران مطرح است برایم زیر سوال رفته. بعضی مترجمها حتی به نحو زبان مبدأ هم وفادارند. این شکل وفاداری ساده‌ترین راه برای ترجمه است. یعنی مترجم کمترین تلاش را برای به دست دادن متنی فارسی متحمل می‌شود. به نظرم ترجمه باید در عین نزدیکی به متن اصلی، بوی ترجمه ندهد. باید به فارسی سالم نوشته شود. یک مسئله دیگر خود کتاب است. نثر خود کتاب به مترجم دیکته می‌کند که مرا چگونه ترجمه کن. نویسنده‌ای مثل دلیلو را که زبان پیچیده‌ای دارد، نمی‌شود خیلی رها ترجمه کرد. دلیلو معمار کلمات است. بنابراین باید ساختار این معماری ظریف را در فارسی حفظ کرد. ولی نویسنده‌ای مثل بوکفسکی را که دغدغه زبان ندارد، می‌شود آزادتر ترجمه کرد.

خزاعی‌فر: بین کتاب‌هایی که تا به حال ترجمه کرده‌اید چه تشابه مضمونی وجود دارد؟ به عبارت دیگر، آیا بازار، تعیین‌کننده انتخاب‌های شما بوده یا این که شما خودتان را مترجم ادبی می‌دانید که از حق انتخاب خود در جهت انتخاب نوعی خاص از کتاب استفاده می‌کنید؟ اصلاً

می‌توان در ایران و در شرایط فعلی، مترجم ادبی به اصطلاح ایدئولوژیکی بود؟ یا این‌که خودتان را صرفاً مترجم حرفه‌ای ادبیات می‌دانید؟

خاکسار: حقیقتش تشابه مضمونی چندانی وجود ندارد. شاید بشود در اکثرشان رد طنز را پیدا کرد چون نویسنده‌هایی که طنز را چاشنی کارشان نکرده‌اند چندان مجذوب نمی‌کنند. جنس طنز مورد علاقه‌ام هم طنز سیاه است. شاید وجه مشترک بیشتر کتاب‌هایی که برای ترجمه انتخاب کرده‌ام همین طنز باشد. هیچ‌وقت بازار، تعیین‌کننده انتخاب‌های من نبود. اصلاً مگر می‌شود بازار کتاب ایران را پیش‌بینی کرد؟ واقعاً کسی را سراغ ندارم که ادعا کند بازار کتاب را می‌شناسد و می‌تواند موفقیت کتابی را پیش‌گویی کند. به نظرم هر مترجمی که بر اساس شم خود کتابی را صرفاً برای فروش انتخاب و ترجمه کند شکست می‌خورد. بازار کتاب ایران قابل پیش‌بینی نیست. یعنی نمی‌شود بر اساس یک الگو، کتاب انتخاب کرد و از موفقیتش مطمئن بود. بنابراین من همیشه بر اساس سلیقه خودم کتاب انتخاب می‌کنم و منتظر واکنش خوانندگان کتاب می‌مانم. یا موفق می‌شود یا نمی‌شود. می‌شود مترجم ایدئولوژیست بود، ولی من نیستم. من فقط ادبیات ترجمه می‌کنم.

خزاعی‌فر: آقای خاکسار، همان‌طور که می‌دانید، مسئله انتخاب کتاب برای ترجمه هم از منظر فرهنگی و هم از منظر تاریخی بسیار مهم است چون مسیر ترجمه را به ما نشان می‌دهد. اگر وضعیت انتخاب کتاب قبل و بعد از انقلاب را مقایسه کنیم، به نظرم می‌رسد که تغییری بنیادی در این مسیر صورت گرفته به این معنی که در گذشته مترجمان نقشی پررنگ‌تر در انتخاب کتاب داشتند ولی امروزه خوانندگان بیشتر تعیین‌کننده‌اند. شاید دسترسی بیشتر خوانندگان به اطلاعات مرتبط با کتاب در غرب و آگاهی از کتاب‌های پرفروش و نویسندگان جنجالی مترجمان را خواسته یا ناخواسته به سوی انتخاب کتاب‌های مورد نظر خوانندگان می‌کشاند. در این مورد با من هم عقیده‌اید؟ آیا فکر می‌کنید که قدرت مترجمان ادبی در انتخاب کتاب و اعمال سلیقه خود کاهش یافته است؟

خاکسار: این اتفاق بدی است که افتاده. به نظرم مترجم نباید پیرو خواننده باشد. به دلیل وجود نداشتن قانون کپی‌رایت، چندین مترجم آثار نویسندگان محبوب ایرانیان را به محض انتشار دست می‌گیرند. اتفاقی که می‌افتد رقابتی است که منجر به افت کیفی ترجمه می‌شود. خودم به شخصه از این رقابت گریزانم. یکی از دلایلی که نویسندگان

گمنام را برای ترجمه انتخاب می‌کنم همین است. این شکل رقابت را دوست ندارم. تمایلم به این است که سر فرصت و بی‌عجله کاری را ترجمه کنم. کتاب‌های پرفروش در غرب هم لزوماً در ایران پرفروش نمی‌شوند. مثلاً یکی از پرفروش‌ترین نویسندگان تاریخ ادبیات استیون کینگ است. ولی آثارش در ایران اصلاً خوانده نمی‌شوند. البته شاید به این دلیل که کمتر شده مترجمی خوب سراغ آثارش برود. مثال دیگر: ادبیات ساینس فیکشن و ترسناک در بازار جهانی خواهان دارد ولی در ایران مترجمان خوب سراغ این آثار نمی‌روند. شاید چون فکر می‌کنند در شأن‌شان نیست ترجمه چنین آثاری. ولی در این دو ژانری که نام برده‌ام آثار فوق‌العاده‌ای خلق شده‌اند. در ضمن در دوره‌ای یک نویسنده مُد می‌شود و بعد از مد می‌افتد. خودم ترجیح می‌دهم تابع مد نباشم و کتابی را که فکر می‌کنم خوب و درست است ترجمه کنم. به نظرم مترجمی که مکانیکی و بر اساس خواست ناشر و بازار، کتابی را که دوست ندارد ترجمه می‌کند کیفیت کارش هم پایین می‌آید. به نظرم کتاب باید با سلیقه مترجم جور باشد تا با عشق بیشتری رویش کار کند.

خزاعی‌فر: الگوی شما در کار ترجمه ادبی چه کسی یا کسانی هستند؟ به عبارت دیگر سبک کار کدامیک از مترجمان قبل از خودتان را می‌پسندید؟ سبک کارتان از جهت زبانی چه ویژگی‌های بارزی دارد؟

خاکسار: الگوی خاصی ندارم ولی طبیعتاً مترجم مورد علاقه دارم. مترجم‌های مورد علاقه‌ام مهدی سبحانی، نجف دریابندری و سروژ استپانیان هستند. به مهدی سبحانی بابت نثر فوق‌العاده‌اش ارادت دارم. فارسی مرحوم سبحانی به قدری محکم و زیباست که هر کتابی را خواندنی می‌کند. ضمناً تسلط‌شان در برگردان جملات طولانی و پیچیده مثال‌زدنی است. جناب دریابندری هم که نیازی به تعریف ندارند. هر کاری کرده‌اند خوب است. سروژ استپانیان را هم بابت ترجمه چخوف‌شان دوست دارم و اهمی‌امی که در ترجمه کل آثارش به خرج دادند. هر جلد مجموعه داستان‌ها را دست کم، پنج بار خوانده‌ام. سبک کار خودم اگر ویژگی بارزی دارد، دیگران باید قضاوت کنند، خودم نمی‌توانم چیزی بگویم.

خزاعی‌فر: من ترجمه جزء از کل را خواندم. به نظرم رسید که این ترجمه در مجموع زبانی روان و آشنا دارد و خواندن آن برای خواننده نسل امروز راحت است. ولی وقتی دقیق‌تر به

زبان این ترجمه توجه کردم دیدم این زبان اگرچه از قدرت لازم برای برقراری ارتباط با خواننده امروزی برخوردار است با زبان مترجمانی که اسمشان را آوردید تفاوت آشکاری دارد. ترجمه شما دو ویژگی عمده دارد: استفاده از عناصر محاوره‌ای آشنا و متداول میان نسل امروز و استفاده از گردهای ساختاری و تعبیرات انگلیسی. شما این ویژگی التقاطی زبان ترجمه‌تان را قبول دارید؟ البته خواننده ترجمه‌هایتان شاید این ویژگی را منفی تلقی نکند ولی به گمانم این زبان با زبان سه مترجمی که گفتید از این حیث تفاوت دارد، یعنی بسیاری از عناصر زبانی که شما استفاده می‌کنید جزء ذخیره زبانی مترجمان دیگر نیستند. اجازه بدهید یک نمونه از این ترجمه را نقل کنم:

«بله مارتین، هستی. نمی‌گم فیلسوف خوبی هستی، ولی ذاتاً فیلسوفی. این یه توهین نیست مارتین. حالا گوش کن. به من برچسب زیاد زده‌ن: جانی. آنارشویست. یاغی. بعضی وقت‌ها هم زیاله انسانی. ولی هیچ‌وقت کسی بهم نگفته فیلسوف. و چقدر حیف. چون یه جورایی هستم. من زندگی خلاف جریان رو انتخاب کردم، نه فقط به این خاطر که جریان عادی حالم رو به هم می‌زنه، بیشتر به این دلیل که منطق جریان برام زیر سواله — حتا مطمئن نیستم که این جریان اصلاً وجود داشته باشه! چرا باید خودم رو به چرخ زنجیر کنم وقتی خود چرخ یه وسیله است، یه اختراع، یه رویای عمومی برای به بردگی کشیدن ما؟»

خاکسار: همان‌جور که عرض کردم بزرگانی که نام بردم را دوست دارم، الگویم نیستند. مثلاً بخشی که ذکر کردید از زبان هری وست است. هری وست یک قاتل فیلسوف‌مآب است. هیچ‌جور نمی‌شود زبانی فاخر برای ترجمه کلامش به کار برد. زبانش همین است. الان هم که خواندم چیزی درش به نظرم نیامد که دوست داشته باشم تغییرش بدهم. بله این ویژگی التقاطی را قبول دارم. چون هم دوست دارم متن روان باشد—البته اگر متن اصلی هم روان باشد— و هم از زبان مبدأ زیاد فاصله نگیرد. یک نکته دیگر را هم باید بگویم. یکی از دلایلی که ترجمه را آغاز کردم خستگی‌ام بود از نثر بعضی کتاب‌ها. احساس کردم می‌توانم کار جدیدی بکنم، آثار جدیدی معرفی کنم، نثری امروزی‌تر استفاده کنم. خوشحال شدم که فرمودید نثرم با نثر مترجمان مورد علاقه‌ام متفاوت است و کلماتی که استفاده می‌کنم از ذخیره زبانی ایشان نیامده. زیاد اهل تقلید کار کسی نیستم.

خزاعی‌فر: در هر ترجمه ادبی ممکن است مواردی حذف یا تعدیل وجود داشته باشد که طبعاً ناشی از خودسانسوری مترجم یا ممیزی دولتی است. به نظر شما آیا هر کتابی به کمک ممیزی

قابل ترجمه است؟ یا این که وقتی موارد حذف و تعدیل بر مضمون و شخصیت‌های داستان تأثیر می‌گذارد کتاب دیگر غیرقابل ترجمه می‌شود؟ این حد را شما چگونه تعیین می‌کنید؟

خاکسار: خیر، هر کتابی به کمک ممیزی قابل ترجمه نیست. مترجم متأسفانه باید موقع انتخاب کتاب دقت کند. کتاب که به فرض ده درصدش مشمول ممیزی می‌شود به درد ترجمه نمی‌خورد. مثلاً من قصد ترجمهٔ رمان آخر پاتریک دوویت (نویسندهٔ رمان برادران سیسترز) را داشتم ولی بعد از خواندن دیدم که حداقل ده صفحهٔ پیاپی‌اش قابل ترجمه نیست و منصرف شدم. ممیزی به هر حال همیشه وجود داشته. در هر دوره‌ای به یک شکل. ولی این دلیل نمی‌شود که هیچ مترجمی کار نکند. بعضی نویسندگان هستند که اکثر آثارشان قابل چاپ در ایران نیست. مثل برت ایستن ایس، هنری میلر، میشل اولبک، اکثر آثار فیلیپ راث. به نظرم اشتباه است اگر مترجمی سراغ این‌ها برود چون با حذفیات چیزی از اثر باقی نمی‌ماند. مثل این است که اثری از پازولینی با سانسور اکران شود. در مورد حد هم من تعیین‌کننده نیستم چون تصمیم‌گیری برای ممیزی برعهدهٔ مترجم نیست. دستگاه دیگری متولی این کار است. بستگی دارد کدام بورس با چه میزان حساسیت کتاب را بخواند. ولی به طور کلی خودم به شخصه کتابی را که مطمئنم بخش زیادی از آن مشمول ممیزی می‌شود ترجمه نمی‌کنم.
